

بخش پنجم (قسمت دوم)

دام جهانی شدنی ، تعرض به دمکراسی و رفاه

نوشته ی هانس پتر مارتین و هارالد شومن

ترجمه ی فریبرز جعفرپور

حمایتگرایی: حمایت از ثروتمندان ؟

تنبیهات تجاری بر علیه رژیم های قدرتمدار با تمامی معقولیت شان کمک چندانی به کم کردن فشار رقابت های اقتصادی کشورهای جنوب نمی توانند بنمایند.

این امید سندیکاهای کارگری غرب که با چنین تنبیهاتی از فشار تقلیل دستمزدها و بیکاری کاسته خواهد شد، امیدی واهی است. گناه تقلیل مخارج تولید از طریق تولید در کشورهای دستمزد ارزان تنها به گردن سرکوب سیاسی و یا شیوه های استثماری کارفرمایان و مقامات دولتی نیست. صادرات در حال گسترش تعداد نسبتاً کمی از کشورهای موفق آسیائی در درجه ی اول به خاطر پائین بودن سطح استاندارد زندگی عمومی مردم این کشورهاست. پائین بودن کرایه ها و قیمت ارزاق عمومی باعث آن می گردد که توقع دستمزدهای بالا وجود نداشته باشد. از این گذشته این تازه واردین به دنیای سرمایه داری تا کنون نیاز چندانی به بیمه های اجتماعی نداشته اند زیرا ساختارهای خانوادگی آن ها هنوز تا حدود زیادی دست نخورده باقی مانده است. جواب مرسوم سیاستمداران آسیائی در مقابل سؤال مربوط به بیمه های اجتماعی در مقابل بیماری و از کار افتادگی این است که: " سیستم بیمه های اجتماعی ما، خانواده است." عامل دیگری که به ارزان شدن محصولات صادراتی این کشورها کمک باز هم بیشتری می نماید، تعیین ارزش پول هایشان توسط دولت است. از این رو نیز مثلاً حتی اگر در مالزی سندیکاهای آزاد وجود می داشتند و کارخانه ی زیمنس ناچار می گردید به کارگزارانش ماهیانه هفتصد مارك حقوق بپردازد، باز هم سود آور می بود. یا مثلاً اگر حد اقل حقوق ها در اندونزی و بنگلادش دو برابر نیز می گردیدند، باز هم تولید کفش های نایکی سود آور می بود. در جنوب رعایت حداقلی از معیارهای اجتماعی ضروریست و باعث عدالت بیشتری می گردد، لیکن باعث افزایش کار و یا جلوگیری از بیکاری بیشتری در شمال نمی گردد.

از این رو بسیاری از اقتصاددانان فرانسوی که از سیاست حمایت‌گرایانه ی کشورشان دفاع می نمایند، خواهان وضع عوارض های هدفمند تجاری می باشند. مثلا ژرالد لافای مشاور اقتصادی دولت فرانسه پیشنهاد می کند که بر علیه تمام آن کشورهای آسیائی که با پائین نگاه داشتن عمده ارزش پولشان به ارزان شدن کالاهای صادراتی شان کمک می نمایند، عوارض تنبیهی وضع گردد. عوارضی که حد اقل تقلیل بهای ناشی از پائین بودن عمده ارزش پول هایشان را جبران نمایند. لیکن این درآمدهای گمرکی باید نه به صندوق دولت ، بلکه به حساب صادرکنندگان اجناس مشابه اروپائی واریز گردد. تا آن ها قادر گردند با این پول ها بنوبه ی خود بخشی از مخارج صادرات اروپا را تامین نموده و تعادل بهتری در تجارت و برابری ارزها ایجاد نمایند. این درخواست منطقی بنظر می رسد. و با این وجود مشکل آفرین است. زیرا در تعیین این عوارض گمرکی امکان هرگونه خودسری وجود دارد. هیچکس قادر نخواهد بود بطور عینی تعیین نماید که چه مقدار عوارض تنبیهی توازن عادلانه ایجاد خواهد نمود و آیا اصولا چنین عوارضی درهای ورود به بازارهای شمال را که کشورهای مزبور به آن نیاز مبرمی دارند، نخواهد بست ؟

مسئله ی دیگری که در زیر علامت سؤال قرار دارد این است که آیا دیوار کشیدن در مقابل رقبای کشور های کم دستمزد می تواند تقلیل ارزش به سرعت در حال رشد نیروی کار کشورهای بزرگ صنعتی را متوقف نماید. بدون شك رشد واردات کالاهای کشورهای بلوک شرق و آسیای جنوب شرقی به بخش هائی از صنعت اروپا که نیاز به کار فراوان دارند، زیان هائی وارد نموده است. در صنایع کفش سازی ، پارچه بافی ، رایانه و نرم افزارها و حوزه های مشابه صنعتی تمامی کشورهای اروپائی ، آمریکای شمالی و ژاپن مقداری محل کار به نفع کشورهای جدید صنعتی از بین رفته است. از این رو نیز در کشورهای صنعتی سطح تقاضا برای کارگران غیرمتخصص و کارهای نوار رونده کم گردیده است. آدریان وود اقتصاددان بریتانیائی در مطالعاتی که اخیرا منتشر گشته است ثابت نموده است که در کشورهای اروپائی ، آمریکای شمالی و ژاپن نیاز به نیروی کار از سال ۱۹۸۰ در نتیجه ی گسترش تجارت با کشورهای کوشای در حال رشد پانزده درصد تقلیل یافته است. (۱۸)

لیکن اگر از دید اقتصادی به این مسئله بنگریم خواهیم دید که این امر تاکنون برای اغلب کشورهای مرفه شمال کاسبی خوبی محسوب می گردیده است. زیرا واردات آن ها از شرق قدرت خرید کشورهای در حال ترقی را بالا برده و باعث گردیده است که این کشورها از ماشین های صنعتی تا ماهواره های مخابراتی و خلاصه هر آنچه را که خود هنوز قادر به تولیدش نیستند را از غرب خریداری نمایند. در این امر هیچ یک از کشورهای غربی به اندازه ی آلمان موفق نبوده است. این غول اقتصادی قلب اروپا تا به امروز به نسبت درآمد سرانه اش بزرگترین کشور صادرکننده ی جهان است. آلمان چه در مرادات تجاری با آسیای جنوب شرقی و چه با بازارهای جدید اروپای میانه حتی اضافه ارزش صادراتی نیز دارد. البته بخش اعظم سودهای حاصل از صادرات به حساب بخش های پر سرمایه و تکنیک بالا مانند ماشین های صنعتی ، شیمی ، الکترونیک و نرم افزارها سرازیر می گردد. این جابجائی نوع صادرات مهمترین علت بحران کار است. غالب کارخانه های آلمانی ، فرانسوی و یا ژاپنی از جهانی شدن سودهای سرشاری می برند. تنها چیزی که تفاوت کرده است اینست که سهمی که از این سودها به نیروی کار کشورهای خویش می پردازند، دائما در حال تقلیل است. از این رو نه رفاه عمومی بلکه تنها مقدار دستمزد یعنی آن بخش از توان اقتصادی که از دستمزدها و حقوق ها منتج می گردد، تقلیل می یابد. حتی در آلمان نیز که تا چندی پیش توازن در دستمزدها حاکم بود از سال ۱۹۸۲ دستمزدها ده درصد تقلیل یافته است. در عین حال نابرابری تقسیم کل دستمزدها در میان گروه های مختلف شغلی افزایش می یابد. متخصصینی که به سختی قابل جایگزین نمودن هستند و یا صاحبان مشاغل خدماتی ویژه ای که کمتر رقیبی بین المللی دارند می توانند هنوز هم به رشد دستمزدهایشان امیدوار باشند. لیکن ارزش کار بخش عظیم باقیمانده و بخصوص نیروی کار غیر متخصص دائما در حال تنزل است.

اما بخش کوچکی از علل این روند به کشورهای جدید صنعتی آسیا و اروپای میانه مربوط می‌گردد. بزرگترین تعرض‌ها به بازار کار را در درجه‌ی اول گسترش سریع شبکه بندی صنعت ارتباطات کشورهای صنعتی باعث گردید. در طول سال‌های دهه‌ی نود نیز بیش از دو سوم سرمایه‌گذاری‌های خارجی در این کشورهای صورت می‌گیرد. البته سرمایه‌گذاری‌های مؤسسات اقتصادی شمال در کشورهای در حال رشد افزایش می‌یابد، لیکن بیش از نیمی از این سرمایه‌گذاری‌ها در خدمت استخراج مواد اولیه و یا ایجاد مؤسسات خدماتی نظیر هتل‌ها و بانک‌ها می‌باشند و بنابراین به جابجایی کارچندان ربطی ندارند. در درجه‌ی اول این خرید کارخانه‌های خارجی و سرمایه‌گذاری‌های میان‌کشورهایی غنی است که باز هم سریعتر می‌گردد. در حالیکه سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای در حال رشد از سال ۱۹۹۲ تا سال ۱۹۹۵ از ۵۵ میلیارد دلار به ۹۷ میلیارد دلار در سال افزایش یافته‌اند، سرمایه‌گذاری در کشورهای صنعتی از ۱۱۱ میلیارد دلار به ۲۱۶ میلیارد دلار در سال رسیده است. (۱۹) بدین ترتیب باشگاه ثروتمندان تجارت پررونق جهانی را چون گذشته عمدتاً در صفوف خویش انجام می‌دهند.

این ارقام نشان می‌دهند که درهم آمیختگی سرمایه و تجارت میان کشورهای صنعتی چه ابعادی بخود گرفته است. تشدید رقابت ناشی از این امر در میان کشورهای مرفه خود باعث گردیده است که از چندین سال پیش باروری کار سریعتر از توان اقتصادی این کشورها رشد نماید. این تغییر شکل تکنیکی ناشی از رقابت است که کار را هر چه بیشتر غیر ضروری می‌سازد. از این رو تقصیر بیکاری و تقلیل دستمزدها در کشورهای شمال را نباید به گردن کشورهای جنوب و شرق انداخت. آن‌ها حد اکثر نقش ابزار و روغن‌گریسی را دارند که چرخ‌دنده‌های ماشین صرفه‌جویی و تقلیل ارزش کار را در کشورهای مرفه در گردش نگاه می‌دارند.

مکتب اقتصادی لیبرالیسم نو تاکنون مطالعات بیشماری را منتشر نموده است که سعی دارند ثابت نمایند که این تنها پیشرفت‌های تکنیک و شیوه‌های مدیریت است که باعث ایجاد بحران در دنیای کار گردیده است و نه درهم آمیختگی و رقابت فراملیتی. (۲۰) لیکن این تفاوت‌گذاری امری صرفاً آکادمیک است. در دنیای واقعی این هر دو پدیده بگونه‌ای تفکیک‌ناپذیر به هم مربوطند. زیرا امروزه این گرفتار گردیدن دربندهای جهانی شدنی است که به پیشرفت‌های تکنیکی چنان نیروئی کوبنده‌ای می‌بخشد که میلیون‌ها انسان را به حاشیه‌ی جامعه سوق می‌دهد. در برابر این سیر تکاملی ایجاد موانع تجاری و وضع عوارض گمرکی دفاعی سلاحی کند است. تا زمانیکه چنین حمایت‌گرایی‌هایی تنها متوجه‌ی کشورهای کم‌دستمزد باشند یک کشور صنعتی تنها زمانی قادر خواهد بود بخش‌هایی از صنعت خویش را که نیاز به کار فراوان دارند دوباره احیا نماید که درهای خود را بروی رقبای دیگر کشورهای صنعتی ببندد. برای این کار اما تمامی بازارهای صادراتی خود را از دست خواهد داد. زیرا که رقبایش با همان روش به وی جواب خواهند داد. یک استراتژی هرج و مرج‌زا. بهای این تغییر ساختار، تقلیل بازهم شدیدتر رفاه است. حتی اگر این تقلیل رفاه با اشتغال بالا نیز همراه باشد.

هر جا که اقتصاددانان و کارشناسان امور اقتصادی اخطار می‌دهند که شهروندان کشورهای مرفه می‌باید سطح توقعات خویش را محدودتر نمایند زیرا که در همه جا نیروی کار ارزان به بازار هجوم می‌آورد، این واقعیت را مسکوت می‌گذارند که مجموعه‌ی توان اقتصادی کشورهای ثروتمند کمافی‌سابق در حال رشد است. و این در حالی است که حد متوسط سودآوری سرمایه سریعتر از گذشته افزایش می‌یابد. بدین طریق این بهیچوجه کشورهای فقیر نمی‌باشند که رفاه کشورهای ثروتمند را از آن‌ها می‌گیرند. اما عکس این مسئله صادق است. این طبقات ممتاز شمال و جنوب یعنی ثروتمندان، سرمایه‌داران و

متخصصین طراز اول می باشند که با جهانی شدن اقتصاد سهم دائماً بزرگتری از رفاه در حال رشد جهان را به بهای فقیرتر گشتن بقیه ی جامعه نصیب خویش می کنند.

آمار بانک مرکزی فدرال آلمان در مورد سرچشمه های درآمدهای خصوصی مردم نشان می دهند که این تمایل آلمان را نیز با وجود سندیکاها ی قوی کارگری و قدرت انتقال اجتماعی سطح بالای تا کنونیش در بر گرفته است. حتی تا سال ۱۹۷۸ نیز ۵۴ درصد درآمدهای ملی آلمان از طریق دستمزدها و حقوق ها کسب می گردیدند. ۴۶ درصد بقیه ی درآمدها به نسبت مساوی از راه سود پس اندازها ، سود کارخانه ها ، حقوق بازنشستگی و کمک های اجتماعی کسب می گردیدند. امروزه یعنی شانزده سال بعد سهم خالص دستمزدها به ۴۵ درصد تقلیل یافته است. در عوض اکنون یک سوم درآمدهای ملی به سودهای حاصل از اوراق بهادار، کارخانه ها و شرکت ها تعلق دارند. (۲۱) با این حساب درگیری های حاصل از بهم پیوستگی اقتصادی جهان بر سر هیچ چیز دیگری بجز تقسیم سود که به قدمت خود سرمایه داری است ، نمی باشد. تنها چیزی که در این میان تعجب انگیز است اینست که عارفان بازار هنوز هم موفق می گردند این حقیقت ساده را در مقابل خود و افکار عمومی منکر گردند. مثلاً در آلمان که گفتگو بر سر حفظ جایگاه تولید چهره ای هر چه بیشتر مسخره به خود گرفته و باعث اتخاذ یک سیاست غلط شده است.

مدل آلمان: دروغ حفظ جایگاه تولید

زمانی هلموت کهل با تمجید بسیار از تشکلات کارگری آلمان گفته بود: "سندیکاها بی اندازه همکاری نموده اند و از خود بسیار آمادگی گفتگو نشان داده اند." اتحادیه ی کار متشکل از دولت ، اتحادیه ی کار فرمایان و سندیکاها ی کارگری "نتایج مثبتی" به دنبال داشته است. کلاوس تسویکل رهبر سندیکا ی کارگران فلزات صنعتی "یکی از شهروندان کوشای آلمان" است. کهل همچنین ضمن اعلام "احترام و تشکر بسیار خویش" به این سندیکا اطمینان داده بود که در زمان های سخت از پشتیبانی وی برخوردار خواهد بود. "من از شاگردان لودویک ارهارد هستم. حزب ما (حزب دمکرات مسیحی) هرگز سیاستی را برنخواهد گزید که تنها به منافع بازار بیندیشد، بلکه همبستگی های اجتماعی همیشه بخشی از سیاست ما خواهد بود و از این رو هیچگاه از میان برداشتن این همبستگی ها در سیاست ما جائی نخواهد داشت." (۲۲) صدر اعظم آلمان تا آپریل ۱۹۹۶ هنوز چنین سخن می گفت. سخنانی که در بهترین ساعات روز در برنامه ی اول تلویزیون برای هر کسی قابل شنیدن بودند. تنها دو ماه بعد مخاطبین این تمجیدهای دروغین بزرگترین تظاهرات کارگری تاریخ بعد از جنگ آلمان را در شهر بن سازمان دادند تا بر علیه این صدراعظم و سیاست هایش به اعتراض برخیزند. بیش از سیصد هزار نفر با ۷۴ قطار فوق العاده و پنجهزار اتوبوس تا هفتاد ساعت در راه بودند تا اعتراض خویش را بر علیه از میان برداشتن حقوق اجتماعی ، بیکاری و تقلیل دستمزدها توسط دولت اعلام دارند. در این تظاهرات دیتر شولته رهبر اتحادیه ی سرتاسری سندیکا های آلمان با اشاره به مبارزات کارگری مشابه سال قبل فرانسه اعلام نمود که اگر دولت برنامه های خویش را دنبال نماید "کشور آلمان شرایطی پیدا خواهد نمود که اعتراضات کارگری فرانسه در مقایسه با آن یک حرکت خسته بیش نخواهد بود." هلموت کهل برای کسانی که چند ماه قبل از همکاری آن ها تمجید نموده بود جوابی جز این نداشت که این ها "غر و لند کنندگان شغلی و انسان هائی مالا مال از تردید" می باشند که "جز دفاع از مزایای خویش فکری در سر ندارند" و "آینده ی آلمان را به قمار گذاشته اند."

دولت محافظه کار _ لیبرال آلمان دیگر نه فقط به صورت ضمنی بلکه به شکلی بسیار علنی و تعرضی آنچه را که سرمایه داران بزرگ سال های متمادی درخواست نموده اند، به سیاست خویش تبدیل کرده است. صدر اعظم آلمان می گوید: "ما بسیار گران شده ایم". اما منظور وی از ما تنها کارمندان و کارگران مزد بگیر می باشد. بدین ترتیب اصطلاح دفاع از مزایا بر سر زبان ها افتاد. کورت بیدنکوف رئیس جمهور ایالت ساکسون و از مغزهای متفکر حزب دمکرات مسیحی حتی "کوهی از این مزایا" را کشف نمود که می باید "منفجر گردند". (۲۴) منظور وی از مزایا ادامه ی پرداخت حقوق در هنگام بیماری، پرداخت حق فرزندان، حفاظت در مقابل اخراج از کار، حق بیکاری، ایجاد کار توسط دولت، پنج روز کار در هفته، سی روز مرخصی سالیانه و حقوق بسیار دیگری است که تا کنون اجتماعی بودن اقتصاد آلمان را باعث می گردیده اند. شکی نیست که اغلب کارگران آلمانی در مقایسه ی بین المللی هنوز وضع بهتری دارند. اصلی که برای آلمان در مقیاسی جهانی هم تحسین و هم حسادت به همراه داشته است و باعث گردیده است که احزاب آلمان "مدل آلمان" را به لکوموتیو تبلیغات انتخاباتی خویش تبدیل نمایند. لیکن اکنون این دستاوردها در پرتو رقابت جهانی "مزایا" خوانده می شوند.

در آپریل ۱۹۹۶ تیتز برنامه ی دولت "پیش به سوی اقتصاد و ایجاد کار" است و کهل و وزیرایش شروع به از بین بردن این مزایا در تمامی طیف حقوق اجتماعی و قراردادهای مربوط به سطح دستمزدها نموده اند. حتی دستمزد زنان در هنگام بارداری می باید تقلیل یابد.

قصد آنان کاملاً آشکار است. در دستگاه اقتصاد جهانی گشته برای دستمزد کار چیز زیادی باقی نمی ماند و حقوق بگیران می باید آنچه را که باقی مانده است چنان میان خود تقسیم نمایند که به هر کسی چیزی برسد و درصد بیکاری تقلیل یابد. آلمان می باید از آمریکا بیاموزد که در آن درصد بیشتری از مردم کار دارند. لیکن مزد کمتری دریافت کرده و فاقد حقوق اجتماعی هستند و ساعات کار روزانه بیشتر و شرایط کار بدتری را قبول نموده اند. نوربرت والتر مدیر کل گذشته ی موسسه ی اقتصادی کیل و رئیس کنونی بخش تحقیقات اقتصادی دوپچه بانک، بانکی که رهبریش به تازگی مزایای چشم گیری به خاطر پیش برد سیاست بالا بردن سود سهامداران دریافت نموده است، یکی از مدافعین اصلی باروری بیشتر سرمایه در آلمان است و علناً می گوید: "برای دستیابی به اشتغال کامل بیست درصد تقلیل مزد در سراسر آلمان اجتناب ناپذیر است." (۲۵) بیشک تا چند سال پیش این اقتصاددان بانکی خود را با چنین پیشنهادی در جامعه کاملاً منفرد می نمود، لیکن امروزه وی بخوبی می داند که دولت پشت سر وی ایستاده است. این تغییر جو سیاسی را مدیون تبلیغات چند ساله ی رادیو و تلویزیونی باید دانست که برای رسیدن به اهدافشان از قلب هیچگونه واقعیتی خود داری ننموده اند.

یکی از استدلالات اصلی در این نبرد تبلیغاتی این است که دولت رفاه اجتماعی آلمان بسیار گران شده است و بسیاری از شهروندان آلمان "از شیوه ی بیمه ی کامل" سوء استفاده می نمایند و علاقه ی بیشتری به دریافت کمک های اجتماعی دارند تا به کار کردن. بدون شک سیستم کمک های اجتماعی آلمان محتاج رفرم است. زیرا بخشی از ۱۵۲ نوع مختلف کمک های اجتماعی اولاً به شکل آشفته ای سازمان یافته اند و ثانیاً باعث مخارج بالایی اداری می گردند و سرانجام اغلب شامل افرادی می گردند که مستحق این کمک ها نیستند و این در حالیست که کمک هایی که به افراد واقعا محتاج می شود حتی برای تهیه ی سرپناه محقری نیز کافی نمی باشد. در آلمان بیش از هشت میلیون نفر در زیر خط فقر زندگی می کنند و بودجه ای برای تعلیم، ایجاد کار و جلب نمودن مجدد آن ها به اجتماع وجود ندارد. اما این گفته که گویا دولت رفاه اجتماعی گران شده است، بهیچوجه حقیقت ندارد. درست است که در سال ۱۹۹۵ مجموع کمک های اجتماعی پرداخت گشته در حدود یک بیلیون مارک یعنی یازده برابر سال ۱۹۶۰ بوده است. لیکن مجموعه ی درآمد ملی نیز به همان نسبت افزایش یافته است. در سال ۱۹۹۵ مجموعه ی تمامی مخارج امور اجتماعی جمهوری آلمان کمتر از ۳۳ درصد تولید ناخالص ملی بوده است. مقدار کل مخارج اجتماعی در بیست سال قبل از این یعنی در سال ۱۹۷۵ تنها برای آلمان غربی برابر همین مقدار یعنی

۳۳ درصد تولید ناخالص ملی بوده است. (۲۶) اگر کمک های اجتماعی امروزی به مردم آلمان شرقی نمی بود این مقدار حتی به ۳۰ درصد تقلیل یافته بود.

برعکس آنچه به صورتی متاثر کننده تغییر یافته است شکل تامین بودجه ی این مخارج است. تقریباً دو سوم کمک های اجتماعی از راه مالیات های اجتماعی دستمزدها تامین می گردد. لیکن از آنجائیکه در نتیجه ی گسترش بیکاری و رشد قلیل دستمزدها درآمد حقوق بگیران دائماً در حال تقلیل است ، این مالیات ها در سال های گذشته به شکلی انفجار گونه افزایش یافتند تا حقوق بازنشستگان و بیکاران و مخارج درمانی جامعه تامین گردد. چهار میلیون بیکار فقط برای صندوق بازنشستگی به مفهوم از دست دادن شانزده میلیارد مارک در سال است. از این رو بحران جامعه ی رفاه اجتماعی آلمان تقریباً فقط نتیجه ی بحران کار است و نه سوء استفاده مردم تنبل گشته ی یک سرزمین ایده آل از کمک های اجتماعی. برای اینکه نیروی کار کشور به صورتی غیر ضروری از هم نپاشد بسیار منطقی است که با توجه به ثروت در حال رشد کشور، از طریق مالیات آن کسانی را نیز که مالیات های اجتماعی نمی پردازند در مخارج جامعه سهیم نمود. یعنی کارمندان دولت ، صاحبان مشاغل آزاد و ثروتمندان را. لیکن در واقع امر دولت کهل درست عکس این را انجام داده است.

در جریان بازسازی آلمان شرقی دولت برای کمک هائی که هیچگونه ربطی به بیمه های اجتماعی نداشتند ، صندوق این بیمه ها را به تاراج داد. از پرداخت غرامت به قربانیان حزب کمونیست آلمان شرقی تا حقوق های کارمندان بازنشسته کرده ی آن دولت. طبق تخمین مدیریت اداره ی نهادهای مسئول بیمه های اجتماعی اگر صندوق های بیمه های بازنشستگی ، بیکاری و درمانی از زیر بارهائی که این بیمه ها اصولاً برای آن ها بوجود نیامده اند، رها گردند، فوراً می توان مالیات های اجتماعی دستمزدها را تا هشت درصد تقلیل داد. (۲۷)

حتی شاکیان اصلی سوء استفاده از دولت رفاه اجتماعی یعنی رهبران کارخانه های آلمان ، بدون هرگونه شرمی از صندوق بیمه های اجتماعی به نفع خویش استفاده نمودند. از سال ۱۹۹۰ تا سال ۱۹۹۵ رهبران کارخانه های آلمان هفتصد و پنجاه هزار نفر از کارگران خویش را زودتر از مورد مقرر بازنشسته نموده و به حساب اعضای صندوق بیمه های اجتماعی حد متوسط سن کارگران خویش را تقلیل دادند. بار اضافی ناشی از این اقدام برای صندوق بازنشستگی پانزده میلیارد مارک در سال است که برابر یک درصد مجموعه ی حقوق های اعضای صندوق می باشد. (۲۸)

یکی دیگر از شیوه های سؤال برانگیز برای کم کردن سطح توقعات شهروندان آلمان مقایسه ی مخارج کار در مقیاس بین المللی است.

حقیقتاً هم مخارج کار در هیچ کجای دنیا به اندازه ی آلمان نیست. لیکن تفاوت میان دستمزد هر ساعت کار در هر کشوری دقیقاً به همان اندازه قابل مقایسه است که تفاوت میان مخارج ساختن یک ساختمان در مرکز شهر فرانکفورت و یکی از حومه های شهر پربلرگ.

برعکس آنچه در بازار جهانی واقعا به حساب می آید ارزش کالائی است که با یک واحد کار تولید می گردد. دو تن از اقتصاددانان موسسه ی تحقیقات اقتصادی برلین به نام های هاینر فلاسبک و مارسل اشتروم با بررسی ارزش کالائی تولید شده به ازای یک واحد کار در سطح جهان به نتایج اعجاب آوری رسیده اند. در حالیکه بر پایه ی پول هر یک از کشورها، ارزش کالائی تولید شده در یک واحد کار در آلمان از سال ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۹۴ مجموعاً ۹۷ درصد رشد کرده است ، در دیگر کشورهای صنعتی غرب این رشد ارزش تنها ۲۷ درصد بوده است. (۲۹) بنابراین ماشین باروری اقتصاد آلمان بسیار خوب کار کرده است و بهمین خاطر نیز تولیدکنندگان آلمانی در بسیاری از بازارهای جهان گامی از دیگر رقبای خویش پیش تر می باشند. در سال ۱۹۹۶ اقتصاددانان موسسه ی اینفوی مونیخ نیز که یکی از شش موسسات مشاور اقتصادی دولت آلمان است ، به نتایج مشابهی رسیدند. کارشناسان اینفو در یک ارزیابی اقتصادی برای وزارت اقتصاد می نویسند: "حد متوسط درآمد حقیقی کارگران در هیچ کجای جهان کمتر از آلمان افزایش

نیافته است. چنین درصد که افزایش درآمدی را تنها می توان در ایالات متحده دید. ارقام مزبور این تز سندیکاها را تأیید می کنند که باروری تولید دستمزدهای بالا و ساعات کار کمتر و بارورتر را توجیه می کنند. (۳۰)

روشن است که هیچ کشوری قادر نیست دهه های متمادی بدون هرگونه پیامدی بیش از آنچه که از خارج وارد می کند، کالا صادر نماید. پیامد اجتناب ناپذیر چنین سیاستی آن است که ارزش مارک آلمان در مقایسه با دیگر پول ها دائماً افزایش می یابد. این افزایش ارزش مارک باعث می شود که ارزش ارزهای خارجی حاصل از صادرات تقلیل یافته و سودی که کارفرمایان از تقلیل مخارج کار می برند دوباره از بین برود. بدین طریق در سال ۱۹۹۴ سود محصولات صادراتی آلمان ده درصد کمتر از سال ۱۹۹۲ بود. زیرا بحران سیستم پولی اروپا و سیاست دلار ارزان آمریکا ارزش مارک را به طرف بالا و ارزش دلار را به طرف پایین برد. طبق ارزیابی موسسه ی اقتصادی آخن با توجه به این جابجائی نرخ تبدیل ارزها، درصد افزایش مخارج در تمامی کشورهای صنعتی در دراز مدت تقریباً به موازات آلمان پیش رفته است. از این رو امروزه _ با محاسبه بر پایه ی دلار _ مخارج تولید یک قطعه در صنعت آلمان و آمریکا تقریباً برابر است. موسسه ی اقتصادی کلن نیز که یکی از موسسات نزدیک به کارفرمایان است به نتایج مشابهی رسیده است. (۳۱)

از این دید آنچه اولاف هنکل رئیس پیشین کنسرن آی بی ام و رهبر کنونی اتحادیه ی کارفرمایان صنعتی آلمان در پائیز ۱۹۹۵ بر علیه دستمزدهای بالایی کارگران آلمانی گفت یک تبلیغات حقیقتاً گستاخانه بیش نبود. از آنجا که کارفرمایان آلمانی همه ساله میلیاردها مارک در خارج سرمایه گذاری می کنند، به همراه سرمایه مشاغل نیز به خارج منتقل می گردند. هنکل می گوید: "امروزه بزرگترین محصول صادراتی آلمان مشاغل است." (۳۲) این ادعای هنکل در افکار عمومی چون بمب منفجر گردید و در تمامی کشور میلیون ها بار دهان به دهان گشت. لیکن این ادعا ادعائی کاملاً نادرست است.

هنکل برای اثبات نظریه ی خویش چنین حساب می کند: شرکت های و کنسرن های آلمان از سال ۱۹۸۱ تا کنون صد و پنجاه و هشت میلیارد مارک در شعبات خارجی خویش سرمایه گذاری کرده اند. در همین فاصله ی زمانی بر تعداد شاغلین شعبات مزبور هفصد و پنجاه هزار نفر افزوده گشته است. طبق این گفته آلمان هر ساله هفتاد هزار شغل به خارج "صادر" نموده است. اما واقعیت به گونه ی دیگری است. کشوری که سال های متمادی پیوسته افزایش صادرات داشته است، اجباراً سرمایه ی صادراتی بیش از سرمایه ی وارداتی خواهد شد. به همین دلیل نیز کنسرن های ژاپنی در همین فاصله ی زمانی صد میلیارد مارک بیشتر از کنسرن های آلمانی به شعبات خارجی خویش صادر نموده اند. بخش اعظم این سرمایه ها نه به کشورهای مزد ارزان، بلکه به دیگر کشورهای صنعتی غرب سرازیر می گردند. مهمترین کشور هائی که سرمایه های آلمان به آن ها صادر می گردند اسپانیا، ایالات متحده و فرانسه می باشند.

قبل از هر چیز باید گفت که ادعای ایجاد مشاغل اضافی در خارج از کشور دروغی بیش نیست. این مسئله را میسائیل ورتمن اقتصاددان بخش خارجی موسسه ی تحقیقات اقتصادی برلین که از ده سال پیش تمامی ارقام سرمایه گذاری های خارجی آلمان را ثبت نموده است، کاملاً ثابت می نماید. (۳۳)

درست است که تعداد مشاغل کارخانه های آلمانی در خارج از کشور از سال ۱۹۸۹ تا سال ۱۹۹۳ طبق آمار دولتی مجموعاً به مقدار صد و نود هزار نفر افزایش یافته است، لیکن تعداد کارکنان کارخانه های خارجی که سرمایه گذاران آلمانی در همین فاصله ی زمانی خریده اند دویست هزار نفر بوده است. با این حساب مشاغل "صادر شده" در خود این کشورها وجود داشته اند. البته بسیاری از کنسرن ها حقیقتاً نیز در خارج کارخانه های جدیدی دایر نموده اند. مثلاً ب ام و در کارولینای جنوبی واقع در ایالات متحده و

یا زمینس در ایرلند شمالی و یا بوش در اسکاتلند و فولک و آگن در پرتقال و چین. لیکن بازیگران آلمانی بازار جهانی در کارخانه های خرید شده در خارج نیز همان سیاستی را اجرا می نمایند که در آلمان به آن مشغولند. یعنی تقلیل نیروی کار، تغییر محل تولید و تمرکز تولید. بسیاری از این خریدهای خارجی با هدف پاک نمودن بازار صورت می گیرند. بدین ترتیب کارفرمایان آلمانی در خارج از کشور نیز همچون در داخل کشور تقریباً هیچ محل کاری ایجاد نمی کنند.

از این رو بحث حفظ قابلیت رقابت کارفرمایان آلمانی بحثی پوچ و متضاد و با هدف گول زدن آگاهانه ی مردم است. دولت فدرال با اعتقاد راسخ به نظرات رادیکال های بازار کشور را گرفتار چنان برنامه ی صرفه جوئی نموده است که زیانش بیش از سودش می باشد. تا سال ۱۹۹۸ تنها در موسسات دولتی دویست هزار محل کار از بین خواهد رفت. علاوه بر این با تقلیل شدید بودجه ی ایجاد مشاغل در آلمان شرقی صد و نود و پنج هزار انسان دیگر به خیل بیکاران اضافه خواهند گردید. در عین حال با تقلیل کمک های اجتماعی بار دیگر قدرت خرید مردم در بازار داخلی کاهش خواهد یافت. هولگر و ننتسل رئیس اتحادیه ی مغازه داران آلمان پیش بینی می کند که در مغازه ها و فروشگاه های زنجیره ای سالیانه سی و پنج هزار محل کار بخاطر کمبود مشتری حذف خواهد گردید. (۳۴) ولفگانگ فراننتس یکی از باصطلاح پنج خردمند علم اقتصاد که دولت را در امور اقتصادی راهنمایی می نمایند حتی اعلام خطر می نماید که "بیکاری خود از خود تغذیه می نماید." (۳۵) لیکن اعضای دولت اصرار می ورزند که هیچ بدیلی برای صرفه جوئی وجود ندارد و دلیل این ادعایشان هم کسری در حال رشد بودجه ی دولت است. لیکن این استدلال نیز استدلالی کهنه است. روشن است که با بالا رفتن درصد بیکاری درآمدهای مالیاتی دولت تقلیل می یابند. لیکن مسئولین کم گردیدن این درآمدهای این اصل را به شکل درآوری مسکوت می گذارند که این خود آن ها می باشند که باعث تقلیل آگاهانه ی این درآمدها می گردند. دولت فدرال و ایالات مختلف همه ساله با دست و دلبازی تخفیف های مالیاتی قابل توجهی به کارفرمایان و صاحبین مشاغل آزاد می دهند و با انتقال روز افزون ثروت ها به بهشت های مالیاتی مدارا می کنند و با تقلیل پی در پی مالیات موسسات سرمایه داری و ایجاد سیلی از امکانات کسر مخارج از درآمدها، بار مالیاتی سرمایه داران را در فاصله زمانی ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ از ۳۳ درصد به ۲۶ درصد تقلیل داده اند. تقلیل درآمد دولت از این تخفیف های مالیاتی حتی به چهل درصد می رسد. (۴۰) تا سال ۱۹۸۰ مالیات های حاصل از سودهای بخش خصوصی یک چهارم کل درآمدهای مالیاتی دولت را تشکیل می دادند. اگر این نسبت امروزه در همان سطح باقی مانده بود، خزانه ی دولت سالیانه ۸۶ میلیارد مارک بیشتر می داشت. یعنی یک برابر و نیم قرصی که وزیر دارائی برای تامین بودجه ی سال ۱۹۹۶ نموده است. با این وجود دولت قصد دارد باز هم مالیات های سرمایه داران را تقلیل دهد. با حذف مالیات بر ثروت و سرمایه ی صنعتی باز هم یازده میلیارد مارک دیگر از درآمدهای مالیاتی دولت کم خواهد گردید.

تمامی این اقدامات می باید پایه ریزی و گسترش موسسات تولیدی و ایجاد کار در آلمان را تسهیل نمایند. تئو وایگل وزیر دارائی آلمان این امر را چنین توجیه می نماید که حتی در کسب مالیات از سود کارخانه ها نیز در میان کشورهای مختلف رقابت وجود دارد. لیکن این امید که سودهای بیشتر کارفرمایان بطور خودکار باعث رشد اقتصادی و ایجاد کار بیشتر گردد، دیر زمانیست که بطالت خویش را به اثبات رسانیده است. از سال ۱۹۹۳ تا سال ۱۹۹۵ سود کارخانه های آلمانی بطور متوسط ۲۷ درصد افزایش یافته است. با این وجود درصد سرمایه گذاری ها ثابت مانده است.

رهائی از سقوط مارپیچی

تضادهای موجود در نظریه ی بهتر نمودن شرایط تولید آلمان بیانگر يك طرز تفکر از اساس نادرست در سیاست آلمان است. سیاستی که خود رقابت جهان فراگیر را يك هدف می داند. رقابت بی حد و مرز برای تصاحب سهم بیشتری از بازار کار جهانی بسرعت هرچه بیشتری سیکل بازار کار جهانی را بی ارزش نموده و از دید اکثریت عظیمی چون مسابقه ` میان لاک پشت و خرگوش به نظر می رسد. زیرا همیشه رقیب ارزان تری وجود خواهد داشت و یا آنکه بوجود خواهد آمد. هر کس که سعی کند خود را با این "رقابت" وفق دهد، باعث ایجاد وفق دادن های دیگری در جای دیگری می گردد و بزودی دوباره نوبت خود وی خواهد رسید. چنین کار فرمایانی هر کاری هم که بکنند، غالباً خود در این بازی بازنده خواهند بود. در این بازی تنها اقلیتی از ثروتمندان و متخصصین طراز اول که بطور متوسط يك پنجم جمعیت کشورهای صنعتی قدیمی را تشکیل می دهند، شانس بردن دارند. در این میان دیگر حتی مدافعین حرفه ای لیبرالیسم نو نظیر اقتصاددانان مرکز همکاریهای کشور های مرفه در پاریس حرکت به سوی جامعه ی ۲۰ به ۸۰ را انکار نمی کنند. زیرا شکاف در حال رشد میان فقیر و غنی را آمار درآمدها بوضوح نشان می دهند.

لیکن ادامه ی بی حد و مرز این سقوط مارپیچی نه اجتناب ناپذیر است و نه اصولاً قابل احتمال. استراتژی های ضد این روند امکان پذیرند و مدت هاست که تکمیل گردیده اند. در مرکز ثقل این استراتژی ها می باید افزایش ارزش کار قرار داشته باشد. یکی دیگر از مراکز ثقل این استراتژی ها که حتی اقتصاد دانان لیبرال نیز بر صحت آن اتفاق نظر دارند، شانسی است که رفرم مالیات حفظ محیط زیست می تواند بوجود آورد. اگر انرژی از طریق مالیات حفظ محیط زیست دراز مدت قدم به قدم گران گردد، نه تنها باعث کم گشتن آلودگی تهدید آمیز محیط زیست می گردد، بلکه در عین حال تقاضای نیروی کار را افزایش داده و سرعت کار برد تکنیک در راه خودکار نمودن تولید را کندتر می نماید. از این گذشته بالا رفتن هزینه ی حمل و نقل مرزهای جدیدی را بر روی تقسیم کار فراملیتی باز خواهد نمود و انبار های متحرک یعنی صف های بی انتهای تریلی های که جاده ها را در می نوردند، دیگر مقرون به صرفه نخواهند بود.

موسسه ی تحقیقات اقتصادی آلمان در محاسبه ی بیشتر محتاطانه ای ثابت نموده است که آلمان می تواند با افزایش تدریجی مالیات حفظ محیط زیست برای مصرف نفت ، بنزین ، گاز و برق در عرض ده سال ششصد هزار محل کار دیگر ایجاد نماید. دستیابی به حداقل مصرف انرژی از طریق عایق بندی حرارتی ساختمان ها و تولید غیر متمرکز انرژی نیز برای انسان های زیادی کار بوجود خواهد آورد. (۳۷)

والتر اشتاهل محقق تولیدات صنعتی در مقاله ای تحت عنوان "دام شتاب داشتن یا پیروزی سنگپشت" با محاسبه ای جالب توجه ثابت کرده است که اگر مواد اولیه ی سوختی گران گردند به کار بیشتری نیاز خواهد بود. (۳۸) بهای بالای مواد سوخت تولید فرآورده های صنعتی با دوام را در مقایسه با فرآورده های يك بار مصرف و یا کم دوام تقویت خواهد نمود و این امر به نفع تولید کار خواهد بود. اشتاهل این بازگشت به فرآورده های بادوام را بعنوان مثال در صنعت اتومبیل سازی بررسی می نماید. بشر امروزه از لحاظ تکنیکی قادر است اتومبیل هایی بسازد که اطاق و موتورشان به جای ده سال عمر متداول امروزی ، بیست سال عمر نمایند. قیمت خرید يك اتومبیل بطور متوسط ۵۷ درصد کل مخارج ده

ساله شان مي باشد. تنها ۱۹ درصد اين مخارج صرف تعمير مي گردند. اما در اتومبيلي که بيست سال عمر کند در حالیکه قيمت خريد اتومبيل تنها ۳۱ درصد کل مخارج بيست ساله اش خواهد بود، مخارج تعمير ۳۶ درصد کل مخارج را تشکيل خواهد داد. در نتيجه مصرف کننده در هر دو مورد مقدار پول يکساني مي بايد بپردازد، ليکن در مورد دوم مقدار کار خودکار لازم براي توليد تقليل يافته و به جاي آن مقدار کار يدي لازم جهت تعميرات و نگهداري اتومبيل افزايش خواهد يافت.

در ساير بخش هاي جامعه نيز وظايف نتيجه بخش کم نمي باشند. در بخش درماني، در دانشگاه ها و مدارس بيش از اندازه پر، در بازسازي زمين هاي کشاورزي نابود گشته و يا در بازسازي و مرمت شهر هاي مخروبه گشته به اندازه ي کافي کار وجود خواهد داشت. اما شرکت هاي خصوصي و بازار به تنهائي قادر به سامان دادن به هيچک از اين وظايف نخواهند بود. تنها زماني که دولت و در حله ي اول شهرها و بخش ها در چنين وظايفي سرمايه گذاري نمايند، مشاغل لازم هم ايجاد خواهند گرديد.

بودجه ي ضروري براي انجام اين امر قابل تامين است. مثلاً مي توان براي مرادده ي سرمايه بدون آنکه زياني متوجه ي اقتصاد گردد، مالياتي تعين نمود و از اين طريق بودجه ي سرمايه اي بوجود آورد که باعث گران شدن کار نگردد. جلوگیری از انتقال ثروت ها به بهشت هاي مالياتي که همچون سوراخ سياه اقتصاد جهاني سال به سال ثروت هاي بيشتري را از پرداخت ماليات فرار مي دهد، باز هم بودجه ي بيشتري را تامين خواهد کرد. چنين رفرم مالياتي در مقابله با تقسيم ثروت از بالا به پائين نيز موثر خواهد بود.

مخالفت با چنين پيشنهادهاي کاملاً مشهود است. زيرا اکثر کشورهاي جهان و يا حد اقل کشورهاي ثروتمند شمال درست بخاطر گرفتار گرديدن در يك اقتصاد جهان فراگیر ديگر قادر به انجام چنين رفرم هائي نيستند. با وجودیکه تمامی احزاب موجود در پارلمان آلمان در اصل از يك ماليات حفظ محيط زيست پشتيباني مي نمودند، يك اخطار نمايندگان اتحاديه ي کارفرمايان مبني بر اينکه گران شدن انرژی باعث انتقال هزاران کارخانه به خارج از کشور خواهد گرديد، کافي بود تا آن ها از آنچه که قصد انجامش را داشتند، منصرف گرديد.

بدین ترتیب دمکراسي به سطح تاتري بي سر و ته تنزل می يابد.

از اين رو کسب مجدد قابليت عمل سياسي و احياي مجدد تفوق سياست بر اقتصاد مي بايد مرکز ثقل وظايف آینده گرديد. زيرا حتي امروزه نيز قابل پيش بيني است که راه تاکنوني مدت زمان زيادي قابل ادامه دادن نخواهد بود. انطباق کور جامعه به الزامات بازار جهاني ساختارهاي اجتماعي جوامع تاکنون مرفه را به بي نظمي و از هم پاشيدگي بدون گريزي مي کشاند. ساختارهاي که اين جوامع به عمل نمودن آن ها شديداً نيازمندند. زيرا بازار و کنسرن هاي چند مليتي در مقابل نيروي ويرانگري که از راديکال شدن انسان هائي بوجود می آيند که توسط يك اقليت در حال رشد از طبقات خويش رانده و طرد شده اند، راه حلي نخواهند داشت.

ادامه دارد

Socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com